

پارادایم‌های روابط بین‌الملل: بررسی پارادایمیک بودن رویکردهای نظری روابط بین‌الملل در ابعاد نظری، روش‌شناسی و شناخت‌شناسی

رحیم بایزیدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱۲

چکیده

رشته‌ی روابط بین‌الملل محصول جنگ جهانی اول و تلاش برای جلوگیری از وقوع دوباره این واقعه‌ی غیر انسانی بود. برقراری مجدد صلح پس از پایان این جنگ، نوید دنیایی تازه را برای بسیاری از انسان‌دوستان فراهم نمود. در این دوره مفاهیم و آرمان‌های بشری که پیش‌تر، اندیشمندانی از قبیل کانت به آن پرداخته بودند جانی تازه گرفته و بر متن اساس‌نامه جامعه ملل نقش بستند. لیبرالیسم در روابط بین‌الملل حقیقتاً حاصل تلاش برای برقراری صلح بود. این آرمان با وقوع جنگ دوم که در شدت و تلفات با جنگ اول قابل مقایسه نبود، شکست خورده و زمینه را برای تسلط رویکرد دیگری با نام رئالیسم فراهم نمود، که در دوران جنگ سرد ادبیات پرباری را برای رشته‌ی روابط بین‌الملل تولید کرد. اما پایان جنگ

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران rahimbaizidi@gmail.com

سرد منجر به افت چشم گیر رئالیسم و ظهور رویکردهای دیگر شد. این سیر تحولات رشته ی روابط بین‌الملل، بسیاری از پژوهش گران این رشته را بر آن داشت که پیشرفت علم (فیزیک) از دیدگاه توماس کوهن را به روابط بین‌الملل بسط داده و بر این اساس مناظرات نظری و ظهور رویکردهای نظری جدید در روابط بین‌الملل را توضیح داده و نظریات عمده ی روابط بین‌الملل را نیز «پارادایم» بنامند. لذا در این مقاله قصد داریم به این پرسش پاسخ دهیم که می‌توان رشته ی روابط بین‌الملل را در ابعاد نظری، روش‌شناختی و شناخت‌شناسی «پارادایمیک» نامید؟ پاسخ به این پرسش بیشتر بر اساس پژوهش‌ها و پیمایش‌های انجام شده در این مورد در آمریکا و برخی دیگر از کشورها توسط «موسسه تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل» است. فرضیه ی پژوهش حاضر این است که با توجه به کثرت نظریه‌ها و رویکردهای رشته ی روابط بین‌الملل و تنوع روش‌های به کار گرفته شده در این حوزه، نمی‌توان روابط بین‌الملل را در نظریه و روش پارادایمیک نامید. در بحث شناخت‌شناسی نیز با وجود تسلط آموزه ی پوزیتیویسم در آمریکا، تفاوت چشم گیری در میزان تسلط این آموزه در کشورهای دیگر از قبیل کانادا، نیوزیلند، انگلستان و آفریقای جنوبی وجود دارد و در همه موارد یاد شده آموزه‌های غیرپوزیتیویسمی در این کشورها از تسلط بیشتری نسبت به پوزیتیویسم برخوردار است. بنابراین در این نوشتار قصد داریم روابط بین‌الملل را به عنوان رشته‌ای غیرپارادایمیک معرفی کنیم. (تعداد کلمه های چکیده زیاد است)

واژگان کلیدی: پارادایم، روابط بین‌الملل، رئالیسم، لیبرالیسم، روش‌شناسی، شناخت‌شناسی.

مقدمه

رشته‌ی روابط بین‌الملل

آغاز رشته‌ی روابط بین‌الملل که به مطالعه‌ی رفتار بین دولت‌ها می‌پردازد، به سال ۱۹۱۹ م و پایان جنگ جهانی اول با هدف فهم تحولاتی که منجر به جنگ جهانی اول شد، باز می‌گردد. این رشته با پرسش چرایی وقوع جنگ بین دولت‌ها با وجود هزینه‌های سرسام‌آور آن‌ها و راه‌های دست‌یابی به صلح، راه خود را به محافل علمی و دانشگاهی باز نمود. در واقع تجربه‌ی مصیبت بار جنگ جهانی اول و جنگ‌های متعدد و ویرانگر گذشته، موجب شد که موضوع جنگ و صلح در مرکز توجه محققان این حوزه قرار گیرد (زرگر، ۱۳۸۷: ۱۸). بنابراین هدف اولیه این رشته، تلاش برای جلوگیری از وقوع جنگ و حفظ صلح و امنیت بود. این هدف با جو علمی پس از جنگ جهانی اول کاملاً هم‌خوانی داشت و منجر به ظهور و تسلط لیبرالیسم در مراحل آغازین تکوین رشته روابط بین‌الملل شد. به گفته ادوارد کار^۱، روابط بین‌الملل از دل جنگی بزرگ و مصیبت بار سر برآورد؛ و هدف اصلی که بر اندیشه‌ی پیشگامان این دانش جدید غلبه داشت و بدان‌ها الهام می‌بخشید مرتفع ساختن امکان بروز مجدد این ناخوشی در پیکر جامعه‌ی سیاسی بین‌الملل بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۳۱). لیبرال‌ها با تأکیدی که بر برقراری صلح از طریق تفاهم و حقوق، هنجارها و سازمان‌های بین‌المللی داشتند، روش‌های تجویزی را در کارهای خود به کار می‌بستند و در واقع بر اساس آرمان‌ها و بایدهایی که بدان‌ها معتقد بودند به تفکر می‌پرداختند. در مراحل بعدی و با شروع جنگ سرد پارادایم واقع‌گرایی با نشان دادن لیاقت و شایستگی بیشتر در تبیین و تفسیر روابط بین‌الملل به پارادایم مسلط در عصر جنگ سرد تبدیل شد. اما

فروپاشی شوروی و عدم قابلیت پیش‌بینی و هم‌چنین تبیینی این رویداد و ظهور نظریه‌های جدیدی از قبیل سازه‌نگاری در دهه ۱۹۹۰ م و در سال‌های بعدی فمینیسم و پست مدرنیسم و هم‌چنین طرح نظریات و مفاهیم جدیدی از جانب لیبرال‌ها به سلطه رئالیسم پایان داده و به گمان بسیاری راه را برای ظهور نظریه‌های جدید در این رشته فراهم نموده است تا جایی که این رشته به جولان‌گاه نظریه‌های مختلف علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، تاریخ و فلسفه تبدیل شده است.

چارچوب مفهومی: پارادایم چیست؟

پارادایم امروزه به معنای یک جهان‌بینی، چارچوب و نظریه‌ی کلی است که انسان راجع به قلمروئی از هستی دارد و با توجه به آن چارچوب به تفحص و بررسی جزئیات درون آن قلمرو می‌پردازد (زرشناس، ۱۳۸۳: ۷۷). برای اولین بار توماس کوهن^۱ مفهوم پارادایم را در کتاب *ساختار/تغییرات نظریه‌های علمی* (۱۹۶۲ م) به کار برد و آن را به این صورت تعریف کرد که پارادایم عبارت است از «دستاوردهای علمی به صورت عمومی پذیرفته شده‌ای، که برای مدتی به وسیله محققان آن رشته، به‌عنوان مدلی برای حل مسائل رشته مزبور به کار گرفته می‌شوند.» (معینی، ۱۳۸۵: ۴۳). بر اساس ایده‌ی توماس کوهن، پارادایم آن چیزی است که اعضای یک جامعه‌ی علمی با هم و هر کدام به تنهایی در آن سهم هستند. مجموعه‌ای از مفروضات، مفاهیم، ارزش‌ها و تجربیات که روشی را برای مشاهده‌ی واقعیت جامعه‌ای که در آن سهم هستند ارائه می‌کند. بر اساس ایده‌ی کوهن، پارادایم اصطلاح فراگیری است که همه پذیرفته‌های کارگزاران یک رشته علمی را دربر می‌گیرد و چارچوبی را فراهم می‌سازد که دانشمندان برای حل

1 - Thomas Kuhn

مسائل علمی در آن محدوده استدلال کنند. کوهن معتقد است پارادایم یک علم تا مدت‌های مدید تغییر نمی‌کند و دانشمندان در چارچوب مفهومی آن سرگرم کار خویش هستند. اما دیر یا زود بحرانی پیش می‌آید که پارادایم را درهم می‌شکند و نگرش علمی به وجود می‌آید که پس از مدتی پارادایم جدیدی به وجود می‌آورد و دوره‌ای جدید از علم آغاز می‌شود (کوهن، ۱۳۶۹: ۳۷).

کوهن با طرح مفهوم کلیدی پارادایم، روش واحدی را که تجربه‌گرایان به آن اعتقاد داشتند، به چالش کشید. وی در این‌باره اظهار کرد که هر پارادایم روش خاصی دارد. کوهن پارادایم را در ارتباط با انقلاب علمی مطرح کرده و می‌گوید با هر انقلاب پارادایم جدیدی به وجود می‌آید که متفاوت از پارادایم قبلی است و این که هر پارادایم چارچوب خاص خود را دارد و قابل مقایسه با دیگری نیست. کوهن از این عبارت نتیجه می‌گیرد که «چرخش پارادایمی تابع هیچ قاعده‌ی عقلانی نبوده و حتی تأمل و تفسیر نیز در آن دخیل نیست» (همان، ص ۴۶). به طور خلاصه روش عقلانی در پارادایم علمی کوهن کم رنگ می‌شود. بر اساس ایده‌ی کوهن یک انقلاب علمی زمانی شکل می‌گیرد که دانشمندان با منتقدانی مواجه می‌شوند که نمی‌توان به پرسش‌های آن‌ها در چارچوب پارادایم مورد پذیرش عموم پاسخ داد. همیشه هر پارادایمی منتقدانی دارد که غالباً کنار زده شده یا نادیده گرفته شده‌اند. هنگامی که تعداد مخالفان به شکل معناداری افزایش یافت، رشته‌های علمی با نوعی از بحران روبرو می‌شوند و در خلال دوره بحران، ایده‌های جدید (و بعضاً ایده‌هایی که قبلاً ندیده گرفته می‌شدند) مورد توجه قرار می‌گیرند و سرانجام پارادایم جدیدی شکل می‌گیرد که پیروان خود را خواهد داشت و آن گاه نبرد بزرگ بین پیروان ایده‌ی جدید و قدیم روی می‌دهد. در این مواجهه‌ی طولانی، انبوهی از اطلاعات تجربی و استدلالات علمی رد و بدل

می‌شود. کوهن رویارویی ایده‌ی ماکسول با انیشتین درباره حرکت نور را به عنوان نمونه ارائه می‌دهد.

کوهن مراحل را که علوم از آن‌ها گذر می‌کنند در ۴ مرحله می‌داند:

۱- یکی «مرحله‌ی پیش از پارادایم» است که مکتب نظری از پای بندی جامعه علمی برخوردار نیست؛

۲- دوم «مرحله‌ی پارادایمی» است که پارادایم، مورد تأیید علمی قرار گرفته و به عنوان چهارچوب اصلی حل مسائل دانشمندان است؛

۳- سوم «مرحله‌ی بحران»، که پارادایم مسلط نزد بخش مهمی از جامعه علمی با ناکامی مواجه می‌گردد و پارادایم‌های جدیدی ابداع و احیا می‌شود و تنوع پارادایمی شکل می‌گیرد؛

۴- چهارم انقلاب علمی به وجود می‌آید و پارادایم جدید مسلط می‌شود (افرت، ۱۳۸۵: ۲۰). در مدل سیاسی کوهن پارادایم به جای حکومت است و با تغییر رژیم حاکم، پارادایم جدید شکل می‌گیرد.

ویژگی عمده‌ی نظریه‌ی کوهن تأکیدی است که بر ممیزه انقلابی پیشرفت‌های علمی دارد، به طوری که موافق آن، انقلاب متضمن طرد و رد یک ساختار نظری و جایگزینی آن با ساختار ناسازگار دیگری است. ویژگی مهم دیگر، نقش پراهمیتی است که ممیزات جامعه‌شناختی جوامع علمی در نظریه کوهن ایفا می‌کنند (چالمرز، ۱۳۹۰: ۱۰۹). هیچ برهان صرفاً منطقی وجود ندارد که برتری یک پارادایم را بر دیگری ثابت کند و در نتیجه دانشمند معقولی را به تغییر سوق دهد. تصمیم هر دانشمندی منوط است به اولیتی که وی برای عوامل مختلف از قبیل سادگی، ارتباط با بعضی نیازهای اضطراری جامعه، توانایی حل برخی از مسائل و غیره قائل است. حامیان پارادایم‌های رقیب مقدمات یکدیگر را

نمی‌پذیرند و در نتیجه با براهین یکدیگر الزاماً متقاعد نخواهند شد و در نهایت این که پارادایم‌های رقیب غیرقابل قیاس هستند.

از مباحث کوهن می‌توان نتیجه گرفت که وی پارادایم را در کتاب *ساختار/انقلاب‌های علمی برای علوم طبیعی و خصوصاً فیزیک* به کار می‌برد. کوهن بر این باور بود که تکامل تدریجی علم به سمت حقیقت نیست، بلکه دست خوش انقلاب‌های دوره‌ای است که او آن را «تغییر پارادایم» نامید. کوهن معتقد بود با توجه به کثرت آرا در مورد یک موضوع واحد در علوم اجتماعی و هم چنین چند مفهومی بودن واژه‌ها، پارادایمی وجود ندارد، بنابراین به کار بردن واژه تغییر پارادایم در علوم اجتماعی صحیح نیست و بخش اعظم جامعه‌شناسی جدید فاقد پارادایم است و در نتیجه نمی‌تواند به منزله علم شناخته شود و اصولاً به وسیله این واژه می‌توان علوم اجتماعی را از علوم طبیعی تشخیص داد (چالمرز، ۱۳۹۰: ۱۰۹). متی دوگان^۱ جامعه‌شناس فرانسوی نیز در مقاله‌ای این موضوع را دنبال کرده و نمونه‌های زیادی از عدم وجود پارادایم در علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی ارائه داده‌است. علوم اجتماعی با ویژگی‌های پیشرفت علمی که کوهن نام می‌برد بسیار متفاوت است. هیچ‌گاه یک پارادایم در علوم اجتماعی به طور کامل امکان تسلط بر کل آن رشته را پیدا نمی‌کند. با وجود تأکید کوهن بر عدم وجود پارادایم در علوم اجتماعی، این مفهوم کاربرد بسیاری در علوم اجتماعی پیدا کرده است. البته در علوم اجتماعی پارادایم‌ها نه به صورت زنجیره‌وار که به دنبال هم بیایند، بلکه پارادایم‌های علوم اجتماعی هم زمان و به عنوان رقیب مطرح می‌شوند. این امر خصوصاً در مورد روابط بین‌الملل که به زعم بسیاری گرفتار کثرت نظریات شده است، صادق است.

در این رشته رقابت هم زمان پارادایم‌ها بسیار مشخص‌تر و واضح‌تر از سایر حوزه‌های علوم اجتماعی است. متخصصان روابط بین‌الملل عمدتاً مناظرات نظری این رشته را همانند انقلاب‌های علمی مورد نظر کوهن می‌دانند که منجر به سلطه نسبی یک نظریه در دوره زمانی مشخصی می‌شود. مناظرات روابط بین‌الملل عمدتاً عبارتند از:

۱- مناظره‌ی اول میان واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان که منجر به شکست آرمانگرایان شد؛

۲- مناظره‌ی دوم (۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م) جنبه‌ی معرفت‌شناختی داشت و بین رفتارگرایان و نسبی‌گرایان بود که منجر به تسلط ناقص رفتارگرایی بر مطالعه روابط بین‌الملل شد؛

۳- مناظره‌ی سوم را برخی بین رفتارگرایان و پسارفتارگرایان و برخی مانند ویور نیز بین سه پارادایم واقع‌گرا، رادیکال و لیبرال می‌دانند. در برداشتی دیگر این مناظره بین نواقح‌گرایان و پسائبات‌گرایان است (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۲۱-۱۷).

نظریه‌پردازان و اندیشمندان روابط بین‌الملل تغییرات اساسی در رشته روابط بین‌الملل را از منظر این مناظرات بررسی می‌کنند و تحول این رشته را در برتری هر یک از رویکردهای نظری در مناظرات می‌دانند. در ابتدا رویکرد لیبرالیسم پس از جنگ جهانی اول و ظهور آرمان‌های انسانی متعالی به تسلط نسبی دست یافت و سپس با وقوع جنگ جهانی دوم و شکست آرمان‌های لیبرالیسم، واقع‌گرایی (رئالیسم) ظهور کرده و به سلطه نسبی دست یافت که تا پایان جنگ سرد پایدار ماند و هنوز هم با وجود پیدایش و ظهور رویکردهای بسیاری که بیشتر از مکاتب فلسفی الهام گرفته‌اند، یکی از رویکردهای اساسی در

تحلیل مسائل بین‌المللی است. از دهه‌ی پایانی قرن بیستم تا به امروز از سلطه نسبی رویکردهای سنتی روابط بین‌الملل از قبیل لیبرالیسم و واقع‌گرایی کاسته شده، با این وجود این دو رویکرد هم‌چنان طرفداران بیشتری نسبت به سایر رویکردها دارند.

رویکردها و پارادایم‌های روابط بین‌الملل

رشته‌ی روابط بین‌الملل مسیر توسعه خود را ابتدا از بینش لیبرالیسم و سپس واقع‌گرایی و روش اثبات‌گرایی شروع کرده و مدت‌ها به نظریه‌پردازی توجهی نداشت، ولی از اواخر سده بیستم به رشته‌ای نظری-فلسفی تبدیل شده و شمار زیادی نظریه در آن به رقابت با یکدیگر پرداختند. این رشته، در این دوره از زیربنای تجربی سابق خود فاصله‌ی بسیاری گرفته، به عنوان مثال گرایش پست مدرنیسم، علم تجربی را به عنوان ابزار مدرنیسم یا سرمایه‌داری رد کرده و آن را زیر سوال می‌برد. برخی از نظریه‌های دیگری که در رشته‌ی روابط بین‌الملل مطرح شده‌اند عبارتند از: سازه‌نگاری، فمینیسم، مارکسیسم، مکتب انگلیسی و نظریه انتقادی. تحول در تئوری‌های روابط بین‌الملل بازتابی از تاریخ تحولات روابط بین‌الملل است. تغییر و تحول در خطوط و مرزهای تئوری در طول زمان، ممکن است به سبب تغییر در روندها و دغدغه‌های درون قواعد و پارادایم‌های اصلی تئوری با تئوری‌های هم‌جوار باشد. عمده تئوری‌های روابط بین‌الملل موضوعات متفاوتی را پوشش می‌دهند. تئوری، خود شکلی از عمل است و به الگوهای مشاهداتی ما در روابط بین‌الملل معنا و تلاش‌های پژوهشی را هدایت و شکل می‌دهد. کارکرد تئوری در روابط بین‌الملل به محیطی سیاسی که تئوری در آن عمل می‌کند بستگی دارد. نظریه‌های پرفردار و رقیب روابط بین‌الملل را

می‌توان تاحدودی پارادایم نامید. این پارادایم‌ها نقش یک مرجع یا چارچوب تئوریک را برای پژوهش‌گر ایفا می‌کنند و پژوهش‌گر کار خود را در چارچوب مفروضات آن پارادایم انجام می‌دهد. پارادایم‌های روابط بین‌الملل مجموعه‌ای از باورهای متافیزیکی هستند که دلیلی به درستی آن‌ها، غیر از عقیده پیروانش وجود ندارد (افتخاری، ۱۳۹۱). در حال حاضر پارادایم‌های عمده روابط بین‌الملل را پنج مورد می‌دانند، که عبارتند از: واقع‌گرایی، لیبرالیسم، سازه‌نگاری، مارکسیسم و فمینیسم، که به اختصار مباحث و مفاهیم اساسی آن‌ها را بیان می‌کنیم.

پارادایم واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل

مفاهیم اساسی نظریه واقع‌گرایی، بر محور قدرت و امنیت و برگرفته از دیدگاه ماکیاوولی و هابز است. مفهوم آنارشی در روابط بین‌الملل با نام هابز همراه شده و جنگ انسان علیه انسان در عرصه‌ی روابط بین‌الملل نمودی از گفته‌های هابز است. قانون فقط در داخل کشورها قابل اعمال است و در خارج از آن هیچ قوه قهریه‌ای برای اجرای قانون وجود ندارد لذا محیط بین‌المللی محیطی آنارشیک است. نواقع‌گرایی که نسخه‌ی به روزتر واقع‌گرایی است نیز پاسخی به ناکارایی واقع‌گرایی کلاسیک و عدم پیش‌بینی پایان جنگ سرد است. این دیدگاه معتقد است که ساختار روابط بین‌الملل آنارشیک بوده و چون نهادی برتر و بالاتر از دولت‌ها برای اعمال قانون و نظم نیست، این ساختار روابط بین‌الملل است که دولت‌ها را مجبور به افزایش قدرت خود می‌کند. این که یک کشور دموکراتیک یا خودکامه باشد، تأثیر زیادی بر روی عمل و واکنش آن بر روی سایر کشورها ندارد. نظریه‌پرداز اصلی نواقع‌گرایی کنت والتز است که به نقش دولت‌ها و رفتار بیرونی آن‌ها در محیط بین‌المللی توجه دارد. واقع‌گرایی تهاجمی نیز یکی از

نظریه‌های مهم واقع‌گرایی بعد از پایان جنگ سرد است که اعتقاد دارد دست‌یابی به قدرت گسترده و بسیار، به هر اندازه ممکن، موجب تضمین بقای کشور شده و در صورت فراهم بودن شرایط مناسب، رسیدن به هدف نهایی، یعنی قدرت هژمونیک امری ضروری است. استفانو گوتزینی معتقد است که «نظریه‌پردازان واقع‌گرا بیشترین سهم را در شکل دادن به رشته روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته مستقل علمی داشته‌اند. درحقیقت تحت نفوذ واقع‌گرایان در علوم اجتماعی ایالات متحده آمریکا بود که روابط بین‌الملل به مثابه یک حوزه‌ی مطالعاتی مجزا در محافل آکادمیک این کشور پذیرفته شد... از دیدگاه وی، نقش رئالیسم در شکل‌گیری یک پارادایم روابط بین‌الملل بسیار زیاد و محوری بوده است (دیوتاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۹).

پارادایم لیبرالیسم در روابط بین‌الملل

لیبرالیسم نیز که به خردگرایی، آرمان‌گرایی و خوش‌بینی به نظام بین‌الملل اعتقاد دارد، بر اصول اخلاقی و حقوق بین‌الملل برای ایجاد و مدیریت صلح و هم‌چنین امنیت دسته‌جمعی و خلع سلاح تأکید دارد. افرادی مانند لاک، روسو، بنتام، کانت را لیبرال می‌دانند. لیبرالیسم جنگ و ستیز و آنارشی، در طبیعت دولت‌هاست را رد می‌کند. لیبرالیسم سنتی بر اساس دیدگاه‌های امانوئل کانت و جرمی بنتام، خواهان برقراری صلح دایمی با دگرگونی در شعور انسانی به وسیله قرارداد اجتماعی، قابل تسری به سایر سطوح دولتی و نظام بین‌الملل است. نئولیبرالیسم، معتقد به بازیگران مختلط شامل دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و غیرحکومتی است و معتقدند می‌توان به جای زور از ابزار سیاسی و دیپلماتیک استفاده کرد و افراد با نفوذ و رهبران بیش از دولت‌ها در روابط بین‌الملل نقش دارند.

پارادایم سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل

پارادایم سازه‌انگاری نیز ماهیتی هستی‌شناسانه داشته، در برابر مادی‌گرایی واقع‌گرایی و لیبرالیسم روابط بین‌الملل قرار دارد. این پارادایم به نقش دولت توجه داشته، و میان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارد. در سازه‌انگاری، فرهنگ، عقاید و مفاهیم و معانی مهم هستند و در متن موضوع حوادث و رویدادها ساخته و پرداخته و ارائه می‌شوند. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آن‌ها گسترش یابد و روابط میان دولت‌ها بر اساس معنایی است که آن‌ها برای یک دیگر قائلند. در سازه‌انگاری از آن‌جا که منافع از روابط اجتماعی حاصل می‌شود و روابط دولت‌ها با هم بر اساس معنایی است که آن‌ها برای یک دیگر قائلند. هویت یک امر رابطه‌ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. عمل نسبت به دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد. هم‌چنین اولویت‌های بین‌المللی کارگزاران بر اثر جامعه‌پذیری درون جامعه بین‌الملل حاصل می‌شود. نگاه سازه‌انگاران به هنجارها و قواعد نیز مهم است در زمینه تأکید بر هنجارها با نظریه‌های لیبرال اشتراک دارند اما تفاوت محسوسی که با لیبرال‌ها دارند این است که لیبرال‌ها بر جنبه‌ی تنظیمی هنجارها تأکید دارند در حالی که سازه‌انگاران علاوه بر جنبه تنظیمی، بر جنبه‌ی تکوینی آن‌ها نیز توجه می‌کنند و بر این اعتقادند که هنجارها در پی فرایندهایی مانند تعاملات به وجود می‌آیند. از میان اندیشمندان این تئوری کراتوچویل، اونف و کاتزنشتاین بیشتر بر اهمیت هنجارها تأکید کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۶۳-۳۲۳).

پارادایم فمینیسم در روابط بین‌الملل

رویکردهای سنتی به روابط بین‌الملل با تأکید روی مباحث مربوط به قدرت و امنیت، جایی برای مسایل هنجاری، ارزشی و جنسیتی نمی‌گذاشت. اما به تدریج و خصوصاً از آغاز دهه ۱۹۷۰ ی پایانی قرن بیستم فضا برای بقیه رویکردها و گفتمان‌ها فراهم شد. از جمله رویکردهایی که در این دوره مطرح شدند رویکرد فمینیستی است. فمینیسم با ادعای شالوده شکنی و زیر سوال بردن پایه‌های اصلی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه گفتمان‌های حاکم در روابط بین‌الملل وارد این عرصه شد و در گسترش عمق معنایی این رشته بسیار موثر بود. فمینیست‌ها عمدتاً مخالف هنجارهای پذیرفته شده در مورد زنان بوده و خواستار حضور زنان در عرصه‌های عمومی و برخی نیز معتقد به تغییرات اساسی‌تر و اجتماعی و برجیده شدن نابرابری جنسیتی هستند. آن‌ها به دنبال بررسی نقش جنسیت در روابط بین‌الملل هستند (Withworth, 1997). به طور کلی فمینیست‌ها معتقدند با دخالت دادن زنان در این مسایل بهتر می‌توان روابط بین‌الملل را شناخت. بسیاری از اندیشمندان فمینیست در روابط بین‌الملل، سطوح تحلیل (فرد، دولت و نظام بین‌الملل)، تفکیک عرصه‌های داخلی و خارجی، مفاهیم حاکمیت و دولت را برداشتی مردانه دانسته و تلاش می‌کنند جنسیت را در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل وارد کنند (linklater & Burchill, 1996: 227).

پارادایم مارکسیسم در روابط بین‌الملل

پارادایم مارکسیسم در روابط بین‌الملل عمدتاً شامل چهار رویکرد می‌باشد که عبارتند از: نظریه نظام جهانی، نظریه‌های نئومارکسیستی، نظریه‌ی انتقادی و

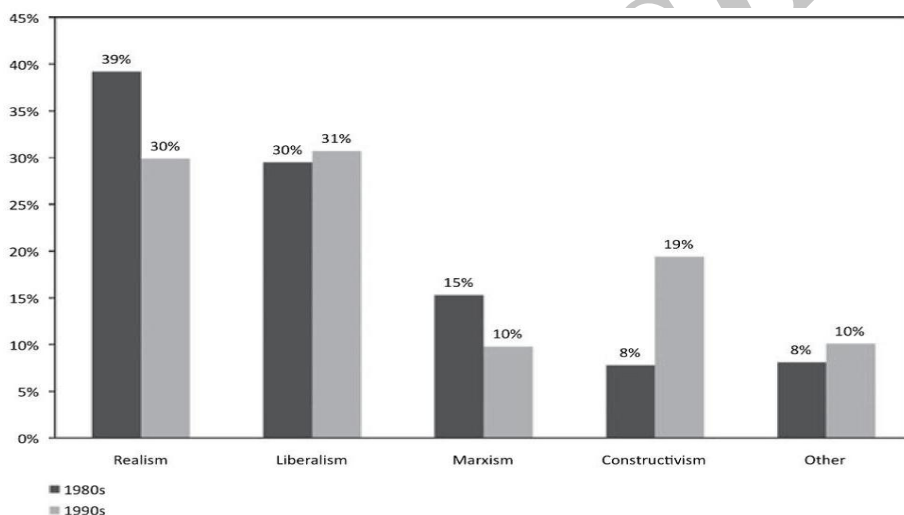
نظریه‌ی گرامشی. در مارکسیسم سه مولفه‌ی مهم سرمایه‌داری، شیوه‌های تولید و روابط تولید وجود دارد. مارکس معتقد بود که شیوه تولید سرمایه‌داری ناشی از مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است که در دوره خاصی حاکم است. نکات اساسی در نظریه مارکسیسم عبارتند از: قابلیت خرید و فروش مواد خام، ابزار تولید و نیروی کار و هم چنین انحصار عوامل و ابزار تولید در دست طبقه‌ی سرمایه‌دار. از نظر مارکس شیوه‌های تولید شامل عواملی است که در فرایند تولید با یکدیگر پیوند دارند. شیوه‌های مهم تولیدی از نظر مارکس عبارت بودند از: شیوه تولید برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری. در نهایت روابط تولید، ابزار تولید را در فرایند تولید به هم متصل می‌کند که شامل روابط فنی و نهادهای لازم در جهت پیشرفت فرایند تولید است. یکی از نقاط قوت نظریه‌ی مارکس تحلیل بحران است. وجود بحران می‌تواند تأثیرات دامنه‌داری را بر روند حوادث بگذارد، لذا از دید مارکسیست‌ها تنها راهی که می‌شود سیاست جهانی را فهمید، درک نظام سرمایه‌داری خواهد بود.

نظریه‌ی پردازان مارکسیست، سرمایه‌داری را علت اصلی جنگ و درگیری در عرصه جهانی و بین‌المللی دانسته و معتقدند دولت‌های سرمایه‌داری مدرن برای گسترش قلمرو اقتصادی و سیاسی خود به جنگ و منازعه با دیگر کشورهای سرمایه‌داری می‌پردازند (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۳). نظریه‌ی وابستگی نیز که از نظریات نومارکسیستی است که توجه اصلی خود را بر روی توسعه کشورهای کمتر توسعه یافته متمرکز کرده است. راه حل نظریه‌ی وابستگی برای توسعه‌ی کشورهای کمتر توسعه یافته، قطع رابطه با دولت‌های توسعه یافته و در نهایت استقرار حکومت‌های انقلابی در این کشورها است. نظریه نظام جهانی نیز با توجه به سطح تحلیل نظام بین‌المللی و هم چنین توجه به نظام اقتصاد

پارادایم‌های روابط بین‌الملل: بررسی پارادایمیک بودن... / ۲۳۳

سرمایه‌داری، روابط بین دولتها را در حاشیه قرار داده است. والرش‌تاین به عنوان یکی از طراحان اصلی این نظریه، جایگاه بسیار کمی برای کارگزاری در نظام باقی می‌گذارد (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

میزان سلطه پارادایم‌های روابط بین‌الملل



نمودار ۱- درصد ادبیات اختصاص یافته به هر پارادایم از دید صاحب‌نظران رشته روابط بین‌الملل در آمریکا در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م

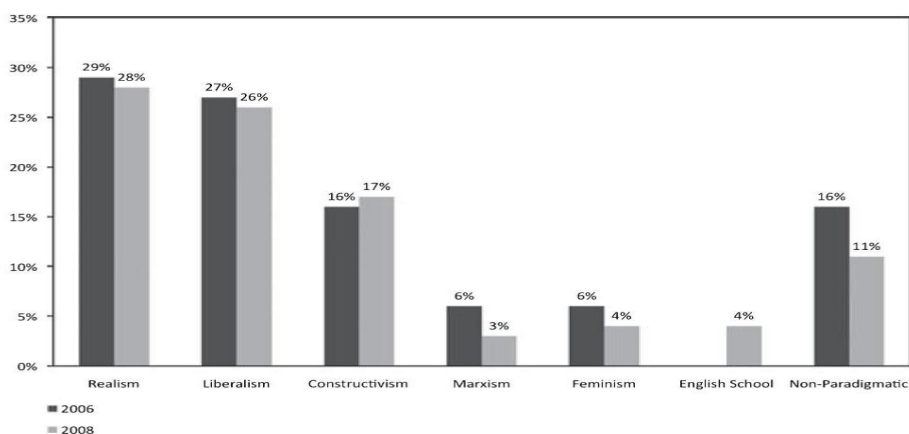
Maliniak, Daniel et Al. (2011) *International Relations in the US Academy*, *International Studies Quarterly*

مایکل بنکس^۱ از اندیشمندان مطرح روابط بین‌الملل رقابت میان نظریه‌های روابط بین‌الملل را مناظره درون پارادایمی نامیده است. از این رو وی به احتمال روابط بین‌الملل را یک پارادایم می‌داند و رویکردهای نظری مختلف درون آن را نظریه‌های مختلف یک پارادایم واحد می‌داند. اما از دید بسیاری از اندیشمندان،

1 - Michael Banks

نظریه های رقیب در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی بیشتر به عنوان پارادایم‌های رقیب یکدیگر مطرح می‌شوند با این تفاوت که از برخی ویژگی‌های مفهوم پارادایم مورد نظر کوهن از قبیل قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها برخوردار نیستند. علاوه بر این‌ها بحث عمده‌ای که در حال حاضر در جریان است مربوط به میزان برتری و یا مقبولیت هر یک از پارادایم‌های نام برده در محافل آکادمیک و نشریات معتبر علمی است. تلقی عمومی اندیشمندان و متفکران روابط بین‌الملل این است که پس پایان از جنگ جهانی اول تا آغاز جنگ جهانی دوم پارادایم لیبرالیسم، پارادایم غالب روابط بین‌الملل بوده است، بعد از جنگ جهانی دوم و با تجربه‌ی شکست نظام امنیت دسته جمعی مورد نظر لیبرال‌ها، پارادایم رئالیسم با تأکید بر مفاهیم قدرت، امنیت، آناشسی، بقا، خودیاری و موازنه قدرت پارادایم لیبرالیسم را به حاشیه رانده و خود به پارادایم مسلط تبدیل شده است. این تسلط و برتری تا اواخر قرن بیستم تداوم داشته تا این که در نهایت با فروپاشی شوروی و هم چنین ظهور پارادایم‌های جدیدی از قبیل سازه‌نگاری و فمینیسم در اواخر قرن بیستم، این پارادایم نیز با ضعف و چالش‌های جدیدی مواجه شده است. با این وجود در بین پارادایم‌های مطرح شده به نظر می‌رسد که هنوز رئالیسم بیشترین ادبیات رشته روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده است. نظریه‌پردازان و اندیشمندانی از قبیل مایکل دوپل رئالیسم را نظریه‌ی مسلط در روابط بین‌الملل می‌دانند (Doyle, 41: 1997). لگرو و موراوچیک دو اندیشمند مطرح لیبرال هم رئالیسم را قدیمی‌ترین و مسلط‌ترین رویکرد در روابط بین‌الملل می‌دانند (Legro & Moravcsik, 1999: 5-55). علاوه بر این‌ها در بررسی‌های انجام شده در موسسه تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل^۱ در سال ۲۰۰۷ نیز این امر تا حدودی تایید

شده است. در بررسی‌هایی که درباره این پارادایم‌ها از نظر میزان مقالات هر پارادایم، تعداد طرفداران، ساعات آموزشی اختصاص یافته به هر یک و ... انجام شده، نتایج قابل توجهی به دست آمده، که در نمودار ۱ ادبیات اختصاص یافته به این پارادایم‌ها در طول سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ م نشان داده شده است (Maliniak, 2011: 443). طبق این پژوهش از دید بسیاری از نظریه پردازان و پژوهش‌گران روابط بین‌الملل در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م نظریات رئالیسم و سپس لیبرالیسم بیشتر ادبیات این رشته را به خود اختصاص داده‌اند. طی این دو دهه نظریات رئالیسم و مارکسیسم با کاهش ادبیات و رویکردهای لیبرالیسم، سازه‌نگاری و دیگر رویکردها از دید صاحب نظران و پژوهش‌گران این رشته افزایش داشته‌اند (Ibid). تحولات سیاسی از قبیل فروپاشی شوروی و مطرح شدن جهانی شدن، تاثیر چشم‌گیری در این پیمایش‌ها داشته است. در نمودار زیر نیز درصد ادبیات اختصاص یافته به هر پارادایم در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ م از دید صاحب‌نظران رشته روابط بین‌الملل نشان داده شده است.



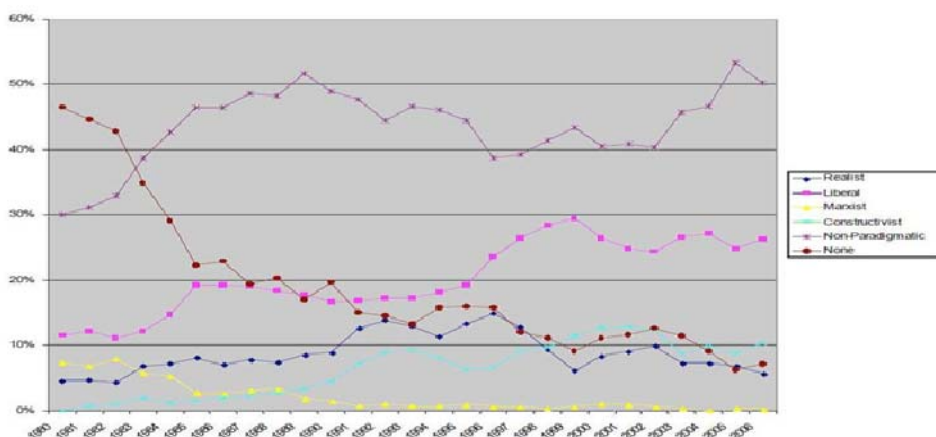
نمودار ۲- درصد ادبیات اختصاص یافته به هر پارادایم از دید صاحب‌نظران رشته روابط بین‌الملل در

آمریکا در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ م

Maliniak, Daniel et Al. (2011) *International Relations in the US Academy*, Source: *International Studies Quarterly*

طبق این پیمایش لیبرالیسم و رئالیسم هم‌چنان در صدر بوده ولی از تسلط آن‌ها نسبت به دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی به میزان قابل توجهی کاسته شده و رویکردهای سازه‌نگاری، فمینیسم و هم‌چنین رویکردهای غیرپارادایمیک رشد نسبتاً قابل توجهی داشته‌اند. طبق همین پژوهش، زمانی که برای تدریس هرکدام از این پارادایم‌ها در کلاس‌های درس این رشته در دانشگاه‌ها در سال ۲۰۰۸ سپری شده است به ترتیب عبارت بودند از رئالیسم ۲۱٪، لیبرالیسم ۱۸٪، غیرپارادایمیک ۱۷٪، مارکسیسم ۱۰٪، سازه‌نگاری ۷٪، فمینیسم ۵٪، مکتب انگلیسی ۳٪ و غیره ۱۱٪. (Ibid, 444) نمودار ۳ به خوبی روند رو به رشد مقالات چاپ شده با رویکردهای لیبرال، سازه‌نگاری و غیرپارادایمیک را نشان می‌دهد. در طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ م مقالات با رویکرد لیبرال از ۱۲٪ به ۲۶٪، مقالات با رویکرد سازه‌نگاری از صفر به حدود ۱۰٪ و مقالات با رویکرد غیرپارادایمیک از ۳۰٪ به ۵۰٪ افزایش یافته‌اند. کاهش مقالات با رویکرد مارکسیستی نیز در این دوره قابل توجه است. می‌توان کاهش مقالات با رویکرد مارکسیستی را بیشتر به فروپاشی شوروی به عنوان بزرگ‌ترین مروج مارکسیسم نسبت داد، اما نکته قابل تأمل در ارتباط با مقالات چاپ شده با رویکرد رئالیستی است که در این دوره زمانی تغییر بسیار اندکی داشته و در حدود ۵٪ ثابت مانده است. هم‌چنین در این دوره سهم کارهایی که از پارادایم و تئوری خاصی استفاده نکرده و بیشتر توصیفی و مقایسه‌ای بوده‌اند از ۴۷٪ به ۷٪ کاهش پیدا کرده‌اند. جالب این که در هیچ سالی تعداد مقالات چاپ شده مجموع کل پارادایم‌ها (رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌نگاری،

فمینیسم و مارکسیسم) به ۵۰٪ نرسیده و در همه این سال‌ها مقالات با رویکردهای پارادایمیک از ۵۰٪ کمتر بوده است. (Ibid, 445-446)



نمودار ۳- درصد مقالات چاپ شده در نشریه های معتبر آمریکا با رویکرد

پارادایم‌های عمده روابط بین‌الملل (۱۹۸۰-۲۰۰۶)

Maliniak, Daniel et Al. (2011) International Relations in the US Academy, Source: International Studies Quarterly

در کنار افزایش سهم مقالات غیرپارادایمیک، نکته قابل توجه درصد کم مقالات چاپ شده با رویکرد رئالیستی است. این در حالی است که تصور عمده بر این است که رئالیسم در حال حاضر بیشترین ادبیات این رشته را به خود اختصاص داده است. به عنوان مثال واسکز در کتابی در سال ۱۹۹۹ م خاطر نشان کرده بود که بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ م رئالیسم ۹۰٪ ادبیات این رشته را به خود اختصاص داده است (Vasquez, 1999). نتایج تحقیقات «موسسه ی تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل» کاملاً با نتایج پژوهشی که در سال ۲۰۰۵ م توسط واکر و مورتون انجام شد در تناقض است. آنها ۵۱۵ مقاله علمی را بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ م مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ م رئالیسم با ۳۸٪ و در نیمه دوم همان دهه با ۴۸٪

رویکرد مسلط بوده است. رئالیسم در نیمه اول دهه ۱۹۹۰م با ۳۶٪ و در نیمه دوم همان دهه نیز با ۲۲٪ افت چشمگیری داشته است (Walker & Morton, 2005: 341-356) البته علت این تفاوت چشم گیر در نتایج دو تحقیق قبلی با تحقیق اخیر عدم توجه آنها به مقاله‌های انجام شده با روش کیفی است و نتایج آنها تنها در بردارنده مقالات چاپ شده با روش کمی است. در طول دوره مورد بررسی در پژوهش «موسسه ی تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل» پارادایم رئالیسم هیچ گاه در میزان مقالات چاپ شده مسلط نبوده است تا جایی که حتی در سال ۲۰۰۶ م درصد مقالات چاپ شده با رویکرد رئالیستی به ۶٪ می‌رسد. لگرو و موراوچیک هم در مقاله با این عنوان که «آیا کسی رئالیست است؟» در سال ۱۹۹۹ م سلطه ی رئالیسم را زیر سوال می‌برند (Legro & Moravcsik, 1999: 5-55).

با وجود عدم برتری قاطع و حتی نسبی هر یک از پارادایم‌های روابط بین‌الملل، پرسش اساسی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان کل رشته ی روابط بین‌الملل را همان‌گونه که مایکل بنکس می‌گوید یک پارادایم دانسته و مناظرات نظری را رقابت‌های پارادایمی بنامیم؟ با توجه به نتایج حاصل از پژوهش انجام شده در «موسسه ی تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل» پاسخ این پرسش مشخصاً «نه» می‌باشد، چرا که در هیچ یک از سال‌های مورد بررسی از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ م مجموع کل مقالات چاپ شده در مجلات معتبر علمی بر اساس مجموع پارادایم‌های رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری، فمینیسم و مارکسیسم به ۵۰٪ نرسیده است و مقالات با رویکرد غیرپارادایمیک همواره بیشتر بوده است. این نتایج هر چه بیشتر ما را به این نتیجه نزدیک‌تر می‌سازد که روابط بین‌الملل در عرصه ی نظریه پردازی بیشتر از این که رشته‌ای پارادایمیک باشد، غیرپارادایمیک است. همین غیر پارادایمیک بودن منجر به اهمیت یافتن مباحثی از

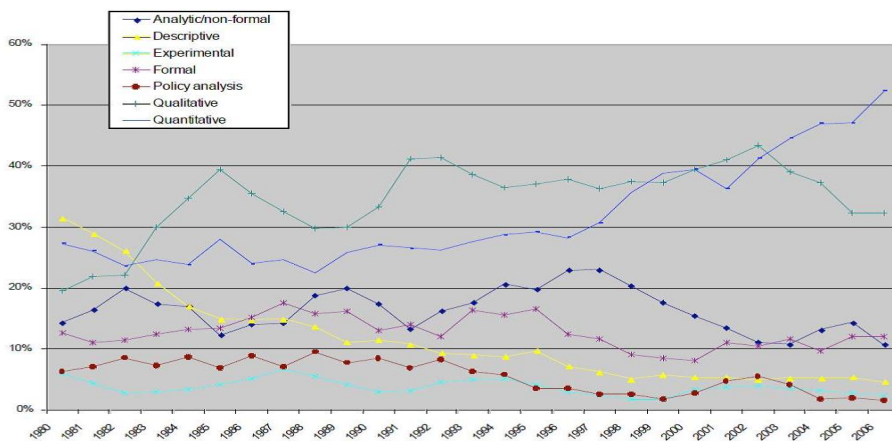
قبیل مناظرات بین پارادایمی می‌شود که در واقع بیشتر از این که مناظراتی واقعی باشند، ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان و اندیشمندان بعدی هستند که تحول رشته روابط بین‌الملل را بررسی کرده و از رهیافت مناظرات یعنی تفاوت در ایده‌ها (نه مناظره‌ی واقعی به معنای بحث و گفتگو بین طرفین) بدان می‌نگرند.

روش‌شناسی پارادایم‌های روابط بین‌الملل

در سال‌های آغازین شکل‌گیری رشته‌ی روابط بین‌الملل، هدف پژوهش‌گران صرفاً کمک به جلوگیری از جنگ بود و هنوز این زمینه مطالعاتی، به عنوان رشته دانشگاهی، حد و مرز تعریف شده و مشخصی نداشت. از این رو، محققان عرصه روابط بین‌الملل نیز در اساس از هویت دانشگاهی و موقعیتی خاص برخوردار نبودند. هر کسی که جنگ و ممانعت از آن جزو دغدغه‌های مهم زندگی‌اش محسوب می‌شد، دست به قلم برده و بر اساس تجربیات خود و دیگران، وقایع تاریخی، اصول اخلاقی و مانند آن به تحقیق می‌پرداخت. از این رو، تحقیقات اولیه در رشته روابط بین‌الملل چارچوب روش‌شناختی خاصی نداشت. در ادامه فرایند تکاملی این رشته در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م و به دنبال تلاش‌های انجام شده برای تبدیل آن به یک رشته‌ی دانشگاهی علمی از سوی رفتارگرایان، موضوع روش‌شناسی و استفاده از یک روش علمی خاص در پژوهش‌های روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت (میرمحمدی، ۱۳۸۶: ۶۷۱).

در پژوهش انجام شده در سال ۲۰۰۷ م توسط موسسه تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل در آمریکا مشخص شد که در بحث روش‌شناسی گرایش بیشتر نشریه‌ها به سمت مقالات با روش‌های کمی است. لیزا مارتین با بررسی هفت نشریه معتبر بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ م به این نتیجه رسیده بود که

مقالات با روش استدلالی (Formal Modeling) تنها ۱۳٪ مطالعات امنیتی را در بر دارند (Martin, 1999: 74-83). اسپرینز و وولینسکی - ناهمیاس نیز در بررسی مقالات علوم سیاسی بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰ م به رقمی نزدیک و در حدود ۷٪ الی ۱۴٪ رسیدند (Sprinz and Wolinsky-Nahmias, 2004). در پژوهش اخیر و همان‌طور که در نمودار ۴ نشان داده شده است، رقم ۱۳٪ برای مقالات با روش استدلالی حاصل شد، که به رقم پژوهش گران قبلی بسیار نزدیک است. این در حالی است که روش‌های کمی همواره، به جز مقاطعی محدود افزایش داشته‌اند، تا جایی که در سال ۲۰۰۶ م حدود ۵۳٪ مقالات با روش کمی انجام شد. در طی همین دوره مقالاتی که از روش کمی استفاده می‌کرد کاهش چشمگیری داشت و از حدود ۳۲٪ به حدود ۵٪ تقلیل یافت. البته مقالات چاپ شده با روش کیفی نیز افزایش داشت و از حدود ۲۰٪ در سال ۱۹۸۰ م به حدود ۳۳٪ در سال ۲۰۰۶ م افزایش یافت (Maliniak, 2011: 451-452). از نتایج این پژوهش چنین برمی‌آید که با وجود غیرپارادایمیک بودن رشته‌ی روابط بین‌الملل در نظریه‌پردازی، در بحث روش‌شناسی اختلاف کمتری هست و گرایش بیشتری به سمت روش‌های کمی و کیفی وجود دارد. لذا پارادایم‌های عمده روش‌شناسی روابط بین‌الملل را می‌توان روش‌های کمی و کیفی دانست، که جمعاً حدود ۸۰٪ مقالات مورد بررسی در سال ۲۰۰۶ م با این روش‌ها انجام شده‌اند (Ibid, 452-456). با وجود این باز هم نمی‌توان پارادایمیک بودن کامل روابط بین‌الملل در بحث روش‌شناسی را پذیرفت، چرا که با وجود سلطه‌ی نسبی دو روش کمی و کیفی با حدود ۸۰٪ مقالات، اختلاف عمیقی نیز بین خود این دو روش وجود دارد که مانع از این می‌شود ما روابط بین‌الملل را از نظر روش‌شناسی پارادایمیک بدانیم.



نمودار ۴- روش‌های مورد استفاده در مقالات چاپ شده در نشریه‌های معتبر آمریکا

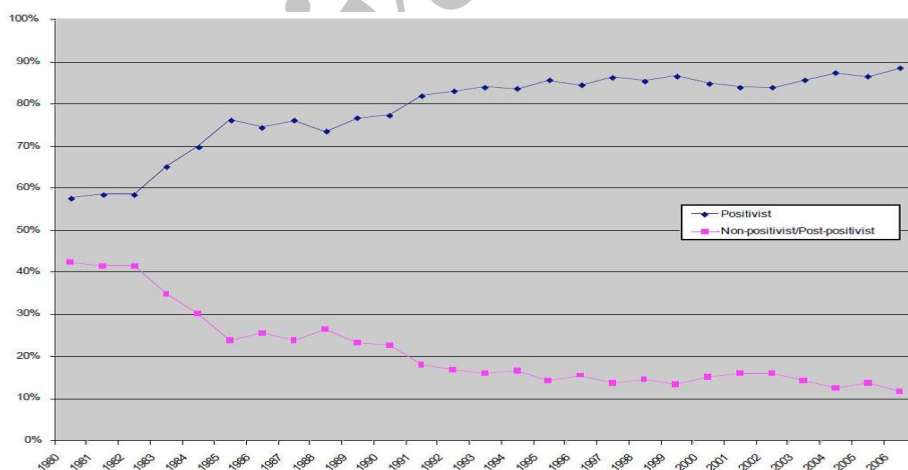
Maliniak, Daniel et Al. (2011) International Relations in the US Academy, Source: International Studies Quarterly

شناخت‌شناسی پارادایم‌های روابط بین‌الملل

با وجود تنوع در نظریه‌پردازی و تا حدودی روش‌های به کار گرفته شده در مقالات روابط بین‌الملل، اما در شناخت‌شناسی این مقالات، پوزیتیویسم با اختلاف بسیار زیادی جایگاه نخست را داراست. پوزیتیویسم که خود از مراحل مختلفی عبور کرده و به شاخه‌های گوناگون تقسیم می‌شود و به طور کلی بر پایه‌ی اصول اعتقاد به یکپارچگی علم (تمامی علوم می‌توانند بر اساس الگویی یکسان همانند علوم طبیعی تکامل یابند، بنابراین علوم اجتماعی نیز باید از لحاظ روش‌شناسی شبیه به علوم طبیعی شود)، تمایز واقعیات و ارزش‌ها (رهیافت اثباتی اعتقاد به عینیت‌گرایی داشته و معتقد است دانشمند از طریق مشاهده عینی و رها از ارزش به حقیقت دست پیدا می‌کند) و در نهایت تصدیق یا ابطال‌پذیری تجربی استقرار

یافته است. بر اساس غلبه ی همین اصول پوزیتیویسم در طول جنگ سرد بود که اکثر محققان تلاش می‌کردند قوانین عام حاکم بر رفتار و تعاملات دولت‌ها را در عرصه بین‌المللی کشف کرده و با ابتناء بر آن و مشابه علوم طبیعی دست به پیش‌بینی بزنند (زرگر، ۱۳۸۷: ۲۰). همین امر زمینه‌های ظهور و سلطه ی رئالیسم در روابط بین‌الملل در قرن بیستم را فراهم کرد.

گرایش زیاد پژوهش‌گران روابط بین‌الملل به آموزه ی شناخت‌شناسی پوزیتیویسم هم چنان بدون رقیب مانده است. در قسمت‌های پیشین با اذعان عدم وجود پارادایم در نظریه‌پردازی و تا حدودی وجود پارادایم‌های کمی و کیفی در روش‌شناسی، نتایج پژوهش‌های اخیر تسلط پوزیتیویسم در معرفت‌شناسی را نشان می‌دهد. برتری پوزیتیویسم طبعاً طرفداران این آموزه را خشنود می‌سازد، اما افرادی از قبیل استیو اسمیت با اشاره به تنوع شناخت‌شناسی نمودار ۵- مقالات



نمودار ۵- چاپ شده با آموزه‌های شناخت‌شناسی مختلف در نشریه های معتبر آمریکا (۲۰۰۶-)

(۱۹۸۰)

Maliniak, Daniel et Al. (2011) International Relations in the US Academy, Source: International Studies Quarterly

در خارج از آمریکا و جذابیت این تنوع، تسلط یک آموزه را مناسب رشته روابط بین‌الملل نمی‌دانند (Smith, 2002: 67-85).

در پیمایش‌های انجام شده در سال‌های ۲۰۰۴، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ م توسط موسسه تئوری و اعمال آن در روابط بین‌الملل از محققان روابط بین‌الملل پرسش شد که بر اساس کدام آموزه شناخت‌شناسی (پوزیتیویست، غیرپوزیتیویست، پست پوزیتیویست) به پژوهش می‌پردازند؟ در سال ۲۰۰۴ م، ۶۴ درصد؛ در سال ۲۰۰۶ م، ۷۰ درصد و در سال ۲۰۰۸ م نیز ۶۵ درصد پژوهش‌گران آمریکایی پوزیتیویسم را انتخاب کردند. در نمودار ۵ نیز درصد مقالات چاپ شده با آموزه‌های شناخت‌شناسی بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ م تسلط چشم‌گیر و بی‌رقیب پوزیتیویسم در آمریکا را نشان می‌دهد. در حالی که در سال ۱۹۸۰ م، حدود ۵۸٪ مقالات چاپ شده در نشریه‌های معتبر آمریکایی از روش پوزیتیویستی تبعیت می‌کردند، این رقم در سال ۲۰۰۶ م به ۹۰٪ رسید (Maliniak, 2011: 455-456).

پرسشی مشابه از پژوهش‌گران کشورهای دیگر از قبیل کانادا در سال ۲۰۰۶ م و ۱۰ کشور دیگر در سال ۲۰۰۸ نشان داد که سلطه پوزیتیویسم متزلزل شده است، اکثر محققان کشورهای قبیل کانادا، نیوزیلند، بریتانیا و آفریقای جنوبی آموزه‌های غیرپوزیتیویست و پست پوزیتیویست را ترجیح می‌دهند. این امر مبین این است که پارادایمیک بودن آموزه پوزیتیویسم که در بالا به آن اشاره کردیم نه در سطح جهانی بلکه فقط در سطح آمریکا است و در سطح جهانی تفاوت و تنوع عمیق‌تری در شناخت‌شناسی وجود دارد که مانع از پارادایمیک نامیدن آموزه شناخت‌شناسی پوزیتیویسم در حوزه روابط بین‌الملل می‌شود (Maliniak, 2011: 454).

نتیجه گیری

نظریه کوهن در ابتدا برای تبیین مراحل پیشرفت علم (فیزیک) و نوعی روش‌شناسی در چارچوب فلسفه علم مطرح شد. وی پارادایم‌های فیزیک را مختص زمان خاص خود می‌دانست که بایستی پاسخگوی مشکلات آن زمان باشد. او اعتقاد داشت که پارادایم‌های قبلی این توانایی را از دست داده بودند. مقایسه‌ی رشته‌ی روابط بین‌الملل با فیزیک با وجود شباهت‌ها در تحولات رشته‌ای از قبیل مناظرات و تسلط نسبی رویکردهای نظری لیبرالیسم و رئالیسم در دوره‌های خاص تاریخی، به دلیل تفاوت‌های اساسی در موضوع و اهداف، امری غیر منطقی به نظر می‌رسد. رشته روابط بین‌الملل بخشی از شاخه بزرگ‌تر علوم اجتماعی است که کشف قوانین دائمی حاکم بر آن اگر امکان‌ناپذیر نباشد، امری بسیار دشوار است. همان‌گونه که در متن مقاله گذشت، رشته‌ی روابط بین‌الملل در رویکردها و گرایش‌های نظری، کاملاً غیرپارادایمیک بوده و تنوع نظری بسیار زیاد آن امری مشهود و واضح است تا حدی که در بیشتر موارد مقالات چاپ شده با رویکردهای غیرنظری از مجموع مقالات چاپ شده با رویکردهای مختلف نظری بیشتر بوده است. در حوزه‌ی روش‌شناسی با وجود تسلط نسبی روش‌های کمی و کیفی بسیار مشکل بتوان پارادایمیک بودن روش‌شناسی را باور کرد، چرا که با وجود تسلط دو رویکرد کمی و کیفی، خود این دو روی آورد نیز به نوعی رقبای یکدیگر محسوب می‌شوند و به نظر نمی‌رسد که در کوتاه‌مدت شاهد تسلط یکی از دو رویکرد روش‌شناسی و به حاشیه رانده شدن رویکرد دیگر باشیم. در حوزه‌ی شناخت‌شناسی نیز با وجود غلبه‌ی پوزیتیویسم در آمریکا نشان داده شد که در کشورها و مناطق دیگر پژوهش‌های مشابه نتایج کاملاً متفاوتی در برداشته است، از جمله می‌توان به عدم تسلط آموزه شناخت‌شناسی

پوزیتیویسم در کانادا، نیوزیلند، بریتانیا و آفریقای جنوبی اشاره کرد. این اختلاف‌ها ما را هر چه بیشتر در پارادایمیک نامیدن رشته روابط بین‌الملل دچار تشکیک می‌سازد. بنابراین به نظر نگارنده، تطبیق نظریه‌ی تکامل علمی کوهن و لاقیاست پارادایم‌های وی در حوزه‌ی علوم اجتماعی (از جمله روابط بین‌الملل) چندان مناسب و صحیح نیست. به علاوه آن گونه که از نظریه‌ی کوهن برداشت می‌شود، پارادایم‌ها نمی‌توانند ارتباط معناداری با یک دیگر برقرار کنند. قبول این موضوع در روابط بین‌الملل به معنی استقلال کامل رویکردهای نظری روابط بین‌الملل از یکدیگر و غیرقابل مقایسه بودن آنهاست که امری غیرمنطقی به نظر می‌رسد چرا که با وجود تفاوت‌های بسیار بین رویکردهای نظری روابط بین‌الملل شباهت‌های بسیاری نیز بین آن‌ها وجود دارد که در تضاد کامل با ایده لاقیاست پارادایم‌های مورد نظر کوهن قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، طبق نظریه‌ی کوهن، پارادایم جدید در نتیجه شکست پارادایم قبلی در برآوردن نیازهای علمی زمان و عدم توانایی در پاسخ به پرسش‌های نوظهور توسط پارادایم قدیمی، جایگزین آن می‌شود و در هر دوره زمانی، یک پارادایم غالب بر جامعه علمی حاکم است. این در حالی است که واقعیت رشته روابط بین‌الملل حاکی از حضور مؤثر همه پارادایم‌های روابط بین‌الملل از جمله واقع‌گرایی، لیبرالیسم، سازه‌نگاری، فمینیسم، مارکسیسم و حتی پارادایم‌های دیگری از قبیل پست مدرنیسم به طور هم‌زمان است.

منابع

- افتخاری، قاسم (۱۳۹۱)، روش‌شناسی در روابط بین‌الملل (جزوه دانشگاهی مقطع دکترا).
- افرت، اندرو (۱۳۸۵)، نگرش‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالحسنی، رحیم؛ تهران، میزان.
- جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۳)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۹۰)، چپستی علم، درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- دیوتاک، ریچارد و دردریان، جیمز (۱۳۸۰)، نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۳)، واژنامه فرهنگی، سیاسی، تهران، کتاب صبح.
- زرگر، افشین (۱۳۸۷)، دانستیهای سیاست: دانش روابط بین‌الملل (هدف، موضوع، روش)، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، معاونت فرهنگی و اجتماعی، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
- کوهن، تامس (۱۳۶۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه آرام، احمد؛ تهران، سروش.
- لینکلینتر، اندرو (ویراستار) (۱۳۸۵)، مارکسیسم، ترجمه علی رضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، سال ۱۳۸۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، تحولات نظری در روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- معینی، جهانگیر (۱۳۸۵)، روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست، تهران، دانشگاه تهران.

میرمحمدی، مهدی (۱۳۸۶)، پویایی‌های روش شناخت در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۶، شماره

مسلسل ۳۸.

- Doyle, Michael. (1997). *Ways of War and Peace: Realism, Liberalism, and Socialism*. New York: W. W. Norton.
- Legro, Jeffrey W., & Andrew Moravcsik. (1999) Is Anybody Still a Realist? *International Security* 24 (2).
- Linklater, Andrew & Burchill, Scott (1996), *Theory of International Relations*, New York: Mcmillan Press LTD.
- Maliniak, Daniel et Al. (2011). International Relations in the US Academy. *International Studies Quarterly* (55).
- Martin, Lisa. (1999). The Contributions of Rational Choice: A Defense of Pluralism. *International Security* 24 (2).
- Smith, Steve. (2002). The United States and the Discipline of International Relations: Hegemonic Country, Hegemonic Discipline. *International Studies Review* 4 (2).
- Sprinz, Detlef, & Yael Wolinsky-Nahmias. (2004). *Models, Numbers, and Cases: Methods for Studying International Relations*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
- T. S. Kuhn (1970). *The structure of scientific revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Vasquez, John A. (1999). *The Power of Power Politics: From Classical Realism to Neotraditionalism*. New York: Cambridge University Press.
- Walker, Thomas, & Jeffrey Morton. (2005). Re-Assessing the “Power of Power Politics” Thesis: Is Realism Still Dominant? *International Studies Review* 7 (2).
- Withworth, Sandra (1997). *Feminism and International Relations*, New York: McMillan.